اگر ایران موز داشت

نفت، قنات، و تداوم ساختار هیدرولیک قدرت در جمهوری اسلامی

ایرج اسماعیل‌پور قوچانی

چکیده

این مقاله‌ی کوتاه به رابطه‌ی میان منابع طبیعی و فرم‌های قدرت سیاسی ناشی از آن در ایران می‌پردازد و با مقایسه‌ی آب، نفت و مفهوم «جمهوری موز» نشان می‌دهد که چگونه ماده‌ی خام اقتصادی می‌تواند تخیل سیاسی و ساختار دولت را تعیین و شکل دهد. با تکیه بر نظریه‌ی «دولت هیدرولیک» کارل ویتفوگل و داده‌های مردم‌نگارانه‌ی رساله‌ی بابا آب داد ، مقاله استدلال می‌کند که در اقلیم خشک ایران، کنترل آب و شبکه‌های قنات به شکل‌گیری ساختارهای عمودی و متمرکز قدرت انجامیده است؛ ساختاری که در آن آب با مشروعیت، شاه و شیخ پیوند می‌یابد.

مقاله خواننده را به این نکته اشاره می‌دهد که نفت در ایران مدرن بسیاری از کارکردهای نمادین و سیاسی آب را بازتولید کرده است. همانند آب، نفت نیز از زیرزمین استخراج می‌شود، به شبکه‌های متمرکز توزیع وابسته است و امکان استقلال دولت از جامعه را فراهم می‌کند. از این منظر، دولت نفتی را می‌توان ادامه‌ی مدرن منطق هیدرولیکیِ قنات دانست.

در پایان، مقاله استدلال می‌کند که پیروزی روحانیت پس از انقلاب ۱۳۵۷ را نباید فقط در سطح ایدئولوژیک، بلکه در پیوند با تداوم تاریخیِ ساختار عمودیِ قدرت در ایران فهمید؛ ساختاری که از قنات تا چاه نفت امتداد یافته است.

همه چیز از یک بازی شروع شد

„Im Scherz darf man bekanntlich sogar die Wahrheit sagen.“ [1]

— Sigmund Freud, *Der Witz und seine Beziehung zum Unbewußten* (1905)

«زیبا همچون برخورد اتفاقیِ یک چرخ خیاطی و یک چتر بر روی میز تشریح[2].» بعدها آندره برتون André Breton [3] این فرمول را به یکی از بنیان‌های سوررئالیسم تبدیل کرد، چون نشان می‌داد معنا می‌تواند از کنار هم قرار گرفتن عناصر نامربوط تولید شود.

در پانزدهم ماه می سال ۲۰۲۶ میلادی و در یکی از نشست‌های جمعی در کتابخانه ایرانیان اشتوتگارت، تمرینی برای خلاقیت گروهی برگزار شد که در آن شرکت‌کنندگان به دو گروه تقسیم شدند :گروه نخست باید یک شیء، واژه یا مفهوم پیشنهاد می‌کرد و گروه دوم یک مسئله، بحران یا وضعیت اجتماعی .سپس شرکت‌کنندگان تلاش می‌کردند میان این دو عنصر، رابطه‌ای منطقی یا استعاری برقرار کنند .هدف تمرین، نه تولید پاسخ درست، بلکه آشکارکردن ظرفیت ذهن برای ساختن پیوند میان حوزه‌های ظاهراً نامرتبط بود.

این تمرین را می‌توان نوعی «ماشین تولید استعاره» دانست که در آن معنا نه از شباهت ذاتی اشیاء، بلکه از برخورد تصادفی یا نیمه‌تصادفی دال‌ها پدید می‌آید؛ امری که یادآور مفهوم «تصادف» *rencontre fortuite*در سوررئالیسم (و نیز منطق زنجیره‌ی دال‌ها نزد لاکان) است (Breton, 1924[4]; Lacan, 1966[5]).

---

[1] “Zitat von Sigmund Freud - Im Scherz darf man bekanntlich sogar...,” accessed May 16, 2026, https://www.buboquote.com/de/zitat/5036-freud-im-scherz-darf-man-bekanntlich-sogar-die-wahrheit-sagen.

[2] “Le Surréalisme (XXe Siècle) : Mouvement Littéraire,” La Langue Française, July 4, 2023, https://www.lalanguefrancaise.com/litterature/le-surrealisme.

[3] Breton, A. (1924). *Manifestes du surréalisme*. Paris: Gallimard.

[4] Ibid.

[5] Lacan, J. (1966). *Écrits*. Paris: Seuil.

این نقاشی مشترک با احمد اسحاقی بر اساس تکنیک سوررئالیستیِ Cadavre Exquis شکل گرفت؛ روشی که در آن هر نفر بدون دیدن بخش پنهانِ نقاشیِ دیگری، ادامه‌ی تصویر را می‌کشد.

آن‌سوی کاغذِ تاخورده،(بالای تصویر)، اژدهایی کشیده شده بود؛ چیزی که احمد هیچ امکانی برای دیدنش نداشت. با این حال، در سوی دیگر، مردی پدیدار شد که عین اژدها، از دهانش آتش و کلمات بیرون می‌کشیدند. چگونه ممکن است دو تصویرِ نادیده، ناگهان در یک تطابق استعاری به هم برسند؟ سوررئالیست‌ها این لحظه را rencontre fortuite می‌نامیدند: «برخورد اتفاقی»، اما شاید تصادف هرگز کاملاً تصادفی نباشد.

در خلال این تمرین، ترکیب«موز» و ««جمهوری اسلامی» مطرح شد؛ ترکیبی که در نگاه نخست .طنزآمیز و حتی نامعقول به نظر می‌رسید با این حال، ادامه‌ی بحث به تدریج این فرضیه را شکل داد که شاید ساختار اقتصادی مبتنی بر نفت در ایران، به لحاظ سیاسی و نمادین، بیش از آنکه با اشکال ،افقی سازمان‌یابی اجتماعی و جنبش‌های کارگری هم‌خوانی داشته باشد، با ساختارهای عمودی الهیاتی و دسپوتیک سازگار بوده است.

از این منظر، پرسش«اگر ایران به جای نفت موز داشت چه می‌شد؟» نه یک شوخی، بلکه نوعی .آزمایش فکری برای فهم رابطه‌ی میان جغرافیا، تخیل سیاسی و فرم دولت است

جمهوری موز و مسئله‌ی ماده‌ی اقتصادی

Chiquita؛ نامی که فقط یادآور موز نیست، بلکه بخشی از تاریخ سیاسی آمریکای لاتین است. این شرکت که ریشه‌اش به United Fruit Companyبازمی‌گردد، سال‌ها نماد چیزی بود که بعدها «جمهوری موز» نام گرفت: کشورهایی که اقتصاد و حتی سیاست‌شان حول صادرات یک محصول و نفوذ شرکت‌های خارجی شکل می‌گرفت. کودتاها، اعتصاب‌ها، سرکوب کارگران، و پیوند میان سرمایه و قدرت سیاسی، بخشی از تاریخ این برند در آمریکای مرکزی و جنوبی است. از گواتمالا تا هندوراس، موز فقط یک میوه نبود؛ یک ساختار ژئوپولیتیک بود. جالب آن‌که در بسیاری از این کشورها، جنبش‌های کارگری و چپ دقیقاً از دل همین اقتصاد موزی شکل گرفتند؛ جایی که بدن، کار، زمین و اعتصاب هنوز در مرکز سیاست بودند.

شاید به همین دلیل است که «جمهوری موز» با همه‌ی وابستگی و استثمارش، نوع دیگری از سیاست تولید می‌کرد؛ سیاستی پر از اتحادیه، خیابان، کارناوال و شورش.و حالا این پرسش که :
اگر ایران به جای نفت، موز داشت، آیا تاریخ سیاسی‌اش هم شکل دیگری پیدا می‌کرد؟

نخستین بار برای توصیف کشورهایی در آمریکای (Banana Republic) «اصطلاح »جمهوری موز لاتین به کار رفت که اقتصاد آن‌ها وابسته به صادرات محصولات کشاورزی ــ به‌ویژه موز ــ و تحت سلطه‌ی شرکت‌های فراملیتی بود .در چنین ساختارهایی، اگرچه دولت‌ها از نظر حقوقی مستقل بودند، اما بخش بزرگی از سازمان اقتصادی و سیاسی آن‌ها به سرمایه‌ی خارجی وابسته بود.

،با این حال، حتی در چنین اقتصادهای وابسته‌ای، تولید همچنان وابسته به نیروی کار، زمین شبکه‌های حمل‌ونقل، و سازمان‌یابی اجتماعی بود .در نتیجه، تضادهای طبقاتی در سطحی عینی و

روزمره تجربه می‌شدند .بسیاری از جنبش‌های چپ و اتحادیه‌های کارگری آمریکای لاتین دقیقاً در بستر چنین اقتصادهایی شکل گرفتند.

«جمهوری موز» فقط یک توهین سیاسی نیست؛ یک مفهوم تاریخی است .اصطلاحی که زمانی برای توصیف کشورهایی به کار می‌رفت که پرچم‌شان هنوز ملی بود، اما اقتصاد و سیاست‌شان حول صادرات یک محصول و وابستگی به سرمایه‌ی خارجی می‌چرخید.

در این گرافیتی، موز دقیقاً در مرکز پرچم قرار گرفته؛ گویی خودِ پرچم تبدیل به کالا شده است .میوه‌ای که باید بخشی از طبیعت باشد، آرام‌آرام جای نشانِ حاکمیت را می‌گیرد .شاید این تصویر فقط درباره‌ی اسلوونی نباشد .هرجا که اقتصاد، تخیل سیاسی را ببلعد، پرچم دیر یا زود به لوگوی یک محصول تبدیل می‌شود .از نفت تا موز،از چاه تا مزرعه، سیاست اغلب از همان ماده‌ای ساخته می‌شود که زندگی روزمره را تغذیه می‌کند.[Photo: By Stan Dalone - Banana Republic of Slovenia.Uploaded by sporti, CC BY-SA 2.0.

قنات و ساختار عمودیِ قدرت

در پژوهش مردم‌نگارانه‌ی«بابا آب داد[6]»رابطه‌ی میان آب، مشروعیت و ساختار قدرت در فرهنگ ، فلات ایران بررسی شده است .در این تحلیل، آب صرفاً یک عنصر طبیعی یا اقتصادی نیست، بلکه به یک ساختار نمادین تبدیل می‌شود که در آن آب با آسمان، رحمت، شاه و شیخ پیوند می‌یابد و از دیگر سو، زمین، با بدن، فقر، رعیت و فرمان‌بری متناظر می‌شود .

در متن رساله، رابطه‌ی شاه و رعیت، و همچنین شیخ و مرید از خلال استعاره‌ی «ماهی و آب» ،توضیح داده می‌شود :ماهی برای بقا به آب نیاز دارد، اما آب نیازی به ماهی ندارد. این عدم تقارن ساختاری عمودی و هستی‌شناختی ایجاد می‌کند که در آن حیات، مشروعیت و معنا از بالا یا از سرچشمه‌ای متعالی جاری می‌شود.

[6] Iraj Esmaeilpour Ghoochani, "Bābā Āb Dād" (Text.PhDThesis, Ludwig-Maximilians-Universität München, 2017), https://edoc.ub.uni-muenchen.de/21528/;

در اقلیم خشک ایران، آب مهم‌ترین ابزار تولید و بقای اجتماعی بوده است. به همین دلیل، کنترل شبکه‌های آبیاری و قنات‌ها همواره با تمرکز قدرت سیاسی پیوند داشته است. Karl August Wittfogel این وضعیت را در قالب نظریه‌ی «دسپوتیسم هیدرولیک» توضیح می‌دهد؛ یعنی جوامعی که در آن‌ها کنترل آب به تمرکز بوروکراتیک و اقتدار سیاسی می‌انجامد (Wittfogel, 1957).

با این حال، در بافت ایران، مسئله صرفاً مدیریتی یا فنی نیست، بلکه به ساختار نمادین قدرت نیز مربوط می‌شود. در پژوهش «بابا آب داد»، نظام قنات و توزیع آب نه فقط به عنوان ابزار اقتصادی، بلکه به مثابه مدلی برای سازمان‌یابی عمودیِ واقعیت اجتماعی و مالاً صورت‌بندی عمودی جهان تحلیل شده است (Esmaeilpour Ghoochani, 2017). در این تحلیل، آب در پیوند با آسمان، رحمت، شاه و شیخ قرار می‌گیرد، در حالی که زمین با بدن، فقر، رعیت و فرمان‌بری متناظر می‌شود.

متن رساله این ساختار را نوعی «نظام عمودیِ مانیدو» می‌نامد (همان، ص ۱۲۹)؛ الگویی که برخلاف نظام توتمیِ افقی، بر رابطه‌ای نامتقارن و سلسله‌مراتبی استوار است. همان‌گونه که ماهی برای بقا به آب نیاز دارد اما آب نیازی به ماهی ندارد، مرید نیز وابسته به شیخ و رعیت وابسته به صاحبِ آب است. بدین‌ترتیب، کنترل آب صرفاً کنترل یک ماده‌ی طبیعی نیست، بلکه کنترل جریان مشروعیت، حیات و معناست.

در اینجا تحلیل کاظم علمداری نیز اهمیت پیدا می‌کند. علمداری نشان می‌دهد که در تاریخ ایران، تمرکز قدرت و «قانون‌گریزیِ سلطانی» با نظام زمین‌داری و ادعای شاه به عنوان «مالک همه‌ی زمین‌ها» پیوند داشته است (Alamdari, Preface page i, 2005). اما در اقلیم خشک ایران، زمین بدون آب ارزش محدودی دارد؛ ازاین‌رو، آنچه عملاً منشأ قدرت بوده، نه صرفِ مالکیت خاک، بلکه کنترل جریان آب است.نفت در ایران مدرن همین ساختار را بازتولید می‌کند. هم آب و هم نفت: از زیرزمین استخراج می‌شوند؛ نیازمند شبکه‌ی توزیع‌اند؛ و امکان تمرکز قدرت را فراهم می‌کنند.

اما تفاوت اصلی میان اقتصاد موزی و اقتصاد نفتی دقیقاً در همین نقطه آشکار می‌شود. در اقتصاد مبتنی بر موز، ثروت از سطح زمین و از خلال کار جمعی، بدن‌های اجتماعی و مناسبات افقی تولید می‌شود. در مقابل، در اقتصاد نفتی، ثروت از «عمق» بیرون کشیده می‌شود و دولت می‌تواند بدون وابستگی مستقیم به تولید اجتماعی، خود را بازتولید کند. بنابراین، تفاوت میان موز و نفت فقط تفاوت دو کالا نیست، بلکه تفاوت میان دو فرمِ تخیل سیاسی و دو هندسه‌ی قدرت است: یکی افقی و متکی بر کار جمعی، و دیگری عمودی و متکی بر کنترل جریان ماده‌ای زیرزمینی.

در اقتصاد موزی، ،ثروت از سطح زمین و از خلال کار جمعی ساخته می‌شود؛ اما در اقتصاد نفتی ، ثروت از«عمق» بیرون کشیده می‌شود .این تفاوت فقط اقتصادی نیست، بلکه نوع رابطه‌ی جامعه با قدرت را نیز دگرگون می‌کند.

انقلاب ۱۳۵۷ و شکست اتحاد سرخ و سیاه

ائتلاف نیروهای چپ و روحانیت در انقلاب ۱۳۵۷ اغلب به عنوان اتحاد«سرخ و سیاه» توصیف ،شده است .با این حال، این اتحاد از ابتدا نامتقارن بود .چپ ایرانی عمدتاً بر مفاهیمی چون طبقه تولید، صنعت و سازمان‌یابی کارگری استوار بود. در مقابل، روحانیت شیعه قرن‌ها در دل ساختارهای عمودیِ توزیع مشروعیت، رحمت و معنا عمل کرده بود .از این منظر، جمهوری اسلامی را نمی‌توان صرفاً نتیجه‌ی بازگشت دین به سیاست دانست؛ بلکه باید آن را تداوم ساختاری همان منطق دولت های‌هیدرولیکی به تعبیر ویتفوگل دانست که از پیش در نظام قنات و توزیع آب وجود داشت.

نتیجه‌گیری

فرضیه‌ی »اگر ایران موز داشت «تلاشی برای نشان‌دادن رابطه‌ی میان فرم مادی اقتصاد و تخیل سیاسی است .اقتصاد مبتنی برموز با وجود وابستگی و استثمار، معمولاً جامعه را به سوی اشکال ، .افقی‌تر سازمان‌یابی سوق می‌دهد، زیرا تولید وابسته به بدن‌های اجتماعی و کار جمعی است

در مقابل، اقتصاد نفتی ساختاری عمودی تولید می‌کند که در آن قدرت از کنترل جریان ماده‌ای زیرزمینی ناشی می‌شود؛ ماده‌ای که همچون آب در نظام قنات، با مشروعیت، رحمت و مرکزیت سیاسی پیوند می‌یابد.

References

Alamdari, K. (2005). Why the Middle East lagged behind: The case of Iran. University Press of America.

Beblawi, H., & Luciani, G. (Eds.). (1987). The rentier state. Croom Helm.

Bucheli, M. (2005). Bananas and business: The United Fruit Company in Colombia, 1899-2000. New York University Press.

Esmaeilpour Ghoochani, I. (2017). Bābā Āb Dād: The phenomenology of sainthood in the culture of dreams in Kurdistan with an emphasis on sufis of qāderie brotherhood (Doctoral dissertation, Ludwig-Maximilians-Universität Mü nchen). URL: Bābā Āb Dād

Wittfogel, K. A. (1957). Oriental despotism: A comparative study of total power. Yale University Press.